

مقاله مروری

مروری بر تاریخچه‌ی طب در ایران، با تأکید بر دوره‌ی قاجار

مهدی علیجانی*

۱. دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودبار، رودبار، ایران

دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱/۹، پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱/۲۶

چکیده

بر اساس اسناد مکتوب تاریخی ریشه علم طب در ایران به دوران پیش از اسلام بر می‌گردد. با حمله اسکندر به ایران طب بقراطی و جالینوسی به تدریج با طب ایرانی در آمیخت. در دوران اسلامی هم طب ایرانی با طب و معارف اسلامی پیوند خورد و اطبای بزرگی مانند ابوعلی سینا و رازی به وجود آمدند. طب ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخی دچار فراز و فرودهای زیادی شد. در دوره قاجار نیز بویژه در عصر ناصرالدین شاه با تاسیس دارالفنون به همت امیرکبیر طب جدید کم‌کم وارد ایران شد. همچنین اطبای اروپایی زیادی به ایران آمدند و ایرانیان نیز برای آموختن طب جدید رهسپار فرنگ شدند. این تحولات باعث شد که دوره قاجار نقطه عطفی در گذار ایران از طب قدیم به طب جدید باشد. این مقاله به بررسی تحولات تاریخ طب در دوره قاجار پرداخته است.

کلید واژه‌ها: طب، تاریخ، ایران، قاجار.

مقدمه

قراین و اسناد مکتوب تاریخی گویای آن است که ریشه علم طب در ایران مربوط به دوران پیش از اسلام است. پس از حمله اسکندر به ایران و نفوذ علوم و فرهنگ یونانی، طب بقراطی و جالینوسی به تدریج با طب ایرانی در آمیخت. در دوران اسلامی نیز طب ایرانی با طب و معارف اسلامی نیز ممزوج شد که در پی آن آموزش پزشکان، تدوین کتابهای طبی و شکوفایی مراکز علمی معتبر در این رشته رخ نمود. محمد زکریای رازی و ابن سینا از چهره‌های شاخص طب ایرانی و اسلامی بودند و کتابهای آنان نیز سالهای طولانی در دانشگاههای پزشکی اروپا تدریس می‌شد. طب در ایران در دوره‌های تاریخی مختلف به دلیل تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، با فراز و نشیب‌های فراوانی مواجه شد. از اواسط عهد صفویه تا آخر سلطنت فتحعلی شاه قاجار، طب ایران جلوه چشمگیری نداشت و نوابغی مانند گذشتگان در این علم به وجود نیامدند. در دوران فتحعلی شاه، عباس میرزا نایب السلطنه جوانانی را برای کسب علم به فرنگ فرستاد و مسافرت پزشکان خارجی نیز به ایران آغاز شد که این دو عامل موجب نفوذ طب اروپایی در کشور و ولی‌پیدایش واقعی طب نوین در ایران مربوط به زمان صدارت امیرکبیر

است زیرا امیر با تاسیس دارالفنون، معلمانی را از اتریش برای تدریس در مدرسه طب دارالفنون به ایران آورد. از این زمان است که طب و جراحی و داروسازی، به معنای جدید خود در ایران آغاز شد. بنابراین مقوله تاریخ طب و طبابت و به طور کلی تحولات پزشکی ایران در عصر قاجار، اهمیت ویژه‌ای دارد. ویژگی دیگر دوره ناصری حضور طبیبان خارجی در دربار ایران است؛ طبیبانی مانند دکتر کلوکه^۱، دکتر پولاک^۲، دکتر تولوزان^۳، دکتر فووریه^۴ و که از میان آنها دو تن یعنی دکتر پولاک و دکتر فووریه از خود سفرنامه‌هایی به جا گذاشته‌اند و در این میان سفرنامه دکتر پولاک از نظر بررسی جزئیات زندگی، خلیقات و خصوصیات مردم ایران اگر نگوییم بی‌نظیر، حداقل کم‌نظیر است. از این رو، با توجه به حضور تعداد زیادی طبیب خارجی در ایران، تاسیس دارالفنون به همت امیرکبیر و تدریس طب جدید در آن می‌توان عصر ناصری را نقطه عطفی در تاریخ طبابت ایران دانست.

طب ایران از آغاز تا دوره قاجار

بر اساس داستانهای کهن ایرانی آغاز و معرفی طب به «جمشید» پادشاه اساطیری نسبت داده شده و او نخستین کسی است که به مردم آموخت که هنگام بیماری از دارو استفاده کنند. آریایی‌ها نیز پس از ورود به سرزمین ایران، با بهره‌گیری از پزشکی

*نویسنده مسؤول:

تهران - میدان ابوذر - خ سجاد جنوبی - کوچه شهید میرزایی - پلاک ۱۰۴ - طبقه دوم شماره تلفن: ۵۵۷۵۶۴۰۷ - ۰۹۱۲۸۰۲۰۳۱۸

Email: meal1351@gmail.com

1. Cloquet
2. Polak
3. Tholozan
4. Fourier

از بزرگترین اطباء مکتب جندی شاپور خاندان «بُختیشوع» هستند که طی شش نسل در دانش طب، مشهور و بدون رقیب بودند و جورجیس بن بُختیشوع طبیب و رئیس جندی شاپور، منصور دوانیقی خلیفه دوم عباسی را که پزشکان بغداد از درمان وی ناامید شده بودند، درمان کرد [۲].

پس از ورود اسلام به ایران چهار دوره متمایز را در طب ایرانی می توان مشاهده کرد:

دوره نخست، دوره نفوذ طب یونانی و اختلاط آن با طب ایرانی که در واقع ادامه دوره پیش از اسلام است و پزشکان مکتب جندی شاپور در تقویت ویژگی یونانی این دوره نقش داشتند. این دوره تا زمان خلافت هارون و مامون ادامه می یابد.

دوره دوم، دوره ترجمه کتابهای طبی یونانی است که در این دوره بسیاری از این کتابها به همت اطباء جندی شاپور و اطباء سریانی نسطوری به زبان سریانی و عربی ترجمه شد. بزرگترین این مترجمان «حنین بن اسحاق العبادی» (متوفی ۲۶۴ ه.ق) است که مهمترین طبیب و مترجم دوره اسلامی است. بر اثر این ترجمه ها و گسترش آنها، طب یونانی بویژه بقراطی و جالینوسی در طب اسلامی و ایرانی نفوذ خاصی یافت. طب اسلامی هم پس از اوایل دوره عباسی شکل گرفت و شامل طب کهن ایرانی و بابلی و یونانی بود که گاهی به نام طب عربی هم خوانده می شود.

دوره سوم، دوره تالیف کتابهای طبی است که در این دوره به تدریج کسانی با استفاده از کتابهای ترجمه شده از یونانی به عربی توانستند آثار طبی مستقلی تالیف کنند که برخی از آنها با تالیفات یونانیها برابری می کرد. این دوره درخشان ترین دوره طب اسلامی و ایرانی است و آثار بزرگ طب اسلامی در آن به وجود آمد که ایرانیان در این کار سهم چشمگیری داشتند.

از جمله این ایرانیان که آثار طبی بزرگی تالیف کردند می توان به «علی بن ربن طبری» صاحب کتاب «فردوس الحکمه»، «محمد بن زکریای رازی» صاحب کتاب «الحاوی» و «طب المنصوری»، «علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی» صاحب کتاب «ملکی» و آثار دیگر، «ابن سینا» صاحب کتاب «قانون» و آثار دیگر و «شرف الدین ابوبراهیم اسماعیل گرگانی» صاحب کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» و «حکیم میسری» پزشک قرن چهارم که دانشنامه ای در علم پزشکی به شعر دارد و درمان بیماریها و خواص داروها را از این طریق بیان کرده است.

این دانشمندان در تالیفات خود فقط به ترجمه صرف یا نقل قول از پیشینیان خود اکتفا نکردند بلکه در برخی موضوعات ابتکاراتی از خود نشان دادند و حتی به نقد برخی آرای پیشینیان پرداختند [۱].

چنانکه رازی در ابتدای کتاب خود با نام «الشکوک علی جالینوس» پس از تعظیم و تکریم مقام علمی جالینوس و اعتراف به بزرگی منزلت وی می نویسد: «صناعت طب و فلسفه، تسلیم به رئیسان و قبول گفتار آنان و مساهلت و مسامحت را نمی پذیرد و فیلسوف از شاگردان

پیشرفته مصر و بابل که از طریق آشوریان به ایران راه یافته بود، مکتب خاصی را در طب به نام «مُغان» ایجاد کردند که در اوستا و کتابهای مهم دیگر زرتشتی نظیر «دینکرت» و «بُندَهشُن» به آن اشاره شده است.

در اوستا به سه طبقه مردم شفابخش و معالج اشاره شده است که عبارتند از کسانی که با دعا و رسوم دینی شفا می بخشند (موبدان)؛ کسانی که با پرهیز و دارو بیمار را معالجه می کنند (پزشکان) و نیز کسانی که با وسایل و لوازم، بیماران را مداوا می کنند (جراحان). همچنین در وندیداد آمده است که پزشک تازه کار پیش از آنکه معالجه یکی از نیکان زرتشتی را شروع کند باید سه کافر را با موفقیت معالجه کرده باشد [۲].

زرتشتیان همچنین معتقد بودند که بیماری را اهریمن آفریده است بنابراین برای دفع آن از وردها و مراسم دینی کمک می طلبیدند چنانکه در اوستا مداوا با سخن و مدد یزدانی بهترین نوع درمان دانسته شده است. آنچه بویژه در طب ایران باستان جلب توجه می کند اهتمام ایرانیان به امور بهداشتی و لوازم جلوگیری از بروز بیماری است.

همچنین در ایران همانند بابل (در زمان حمورابی) حق الزحمه طبیبان معین و پرداخت می شد. در زمان هخامنشیان به علت وسعت امپراتوری آنان که متشکل از اقوام و ملت‌های گوناگون بود طب ایرانی از طب سایر کشورها مانند هند، یونان و مصر تاثیر پذیرفت [۱].

به گفته هردوت، کوروش کبیر، کحالی (چشم پزشک) از مصر در خدمت داشت [۳] و اطباء مصری در دربار داریوش بزرگ نیز حضور داشتند. همچنین اطباء یونانی نیز در دربار هخامنشیان بودند از آن جمله دموکدس^۱ یونانی، پای پیچ خورده داریوش و برآمدگی سخت غده مانند در سینه ملکه اتوسا همسر داریوش را معالجه کرد [۳].

از دیگر اطباء یونانی «آپولونیدس»^۲، طبیب اردشیر اول و دیگر «کتزیاس»^۳ طبیب مشهور اردشیر دوم است که سالها در دربار ایران زیست. با پیروزی اسکندر و تاسیس دولت سلوکی و نفوذ علوم و فرهنگ یونانی، تاثیر طب یونانی در ایران قوی تر شد و طب بقراطی و جالینوسی با طب ایرانی اختلاط بیشتری پیدا کرد.

از اوضاع طبی دوره اشکانیان اطلاع چندانی در دست نیست و ظاهراً در این دوره مخلوطی از طب محلی و بابلی و یونانی در ایران رواج داشت. در زمان ساسانیان به علت پایداری آنان به کیش زرتشتی، آداب طبی زرتشتی در ایران رواج بیشتری یافت [۱].

در این دوره همچنین با تاسیس دانشگاه طبی جندی شاپور تعلیم طب یونانی رونق یافت و استنادی در علوم طبی از یونان به ایران دعوت شدند که با زبان سریانی به تعلیم دروس طب در این دانشگاه پرداختند. دانشگاه جندی شاپور بعدها در دوران اسلامی نیز به تربیت طبیبان نامی پرداخت و طب اسلامی در پیشرفت خود بیش از همه مدیون مکتب این دانشگاه است [۲].

خسرو انوشیروان، برزویه، طبیب مخصوص خود را به هند فرستاد و او هم کتاب کلبله و دمنه و شطرنج را به همراه بعضی آثار طبی و نیز ظاهراً چند تن از پزشکان هندی را با خود به ایران آورد [۲].

این موضوع نشانه آن است که استفاده از طب هندوستان در آن دوره حائز اهمیت بوده است.

1. Demokedes
2. Apolonides
3. Ketzziyas

شرقی و نیز هیئت‌های مذهبی مسیحی به ایران، پای طب غربی کم کم به این سرزمین باز شد.

در دوره افشاریه و زندیه هم با رکود طب ایرانی، پزشکان فرنگی همراه هیئت‌های یادشده همچنان به ایران رفت و آمد می کردند و نادر شاه به درمان آنان اعتقاد زیادی داشت. در این دوره نیز معدودی از پزشکان ایران درخشیدند که از آن جمله می توان به میرزا محمد هاشم خان علوی، میرزا محمد نصیرالدین اصفهانی و میرحسین عقیلی شیرازی اشاره کرد. کتاب «مجمع الجوامع» عقیلی نیز از آثار مهم در علم داروسازی است که در این دوره با تکیه بر آثار پیشینیان تألیف شد [۵].

طب ایران در دوره قاجار

عصر قاجار را از نظر طب ایرانی و تغییرات آن به دو دوره می توان تقسیم کرد: دوره اول که از آغاز سلطنت قاجاریه تا چند سال از سلطنت ناصرالدین شاه را در بر می گیرد که در این دوره طب ایرانی در واقع ادامه همان روند قدیم یعنی طب ابن سینا و رازی (جالینوسی) است با تغییرات مختصری که در طول زمان طبعاً پیدا کرده است.

دوره دوم نیز که از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه تا انقلاب مشروطه است که طب جدید به تدریج وارد ایران می شود و جای طب سنتی ایرانی را می گیرد و در واقع دوران افول طب جالینوسی آغاز می شود [۱]. در واقع در این دوره است که طب جالینوس و ابن سینا جای خود را به طب هاروی و پاستور یا طب نوین می دهد [۶].

در دوره دوم با اعزام محصلان به فرنگ، تأسیس دارالفنون، ایجاد موسسات صحتی و درمانی و مجلس حفظ الصحه، ورود پزشکان اروپایی به ایران، تصویب قوانین طب و طبابت در مجلس دوم، شیوه علمی معالجه بیماران و مسائل دیگر سبب شد طب نوین با تمام ابعاد خود در ایران پدیدار شود.

هر چند در این دوره تقابل طب نوین و سنتی نیز به وجود آمد اما به تدریج و با توجه به ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی، جامعه ایرانی خود را با واقعیت‌های روز دنیا و پیشرفتهای پزشکی اروپا هماهنگ ساخت. در این دوره همچنین آثار مکتوب و نسبتاً فراوانی از پزشکان فرنگی و نیز اطباء درس خوانده ایرانی دیده می شود ولی مدرسه طب دارالفنون و مکمل آن مدارس عالی اروپا موجب شد طبای مشهوری به عرصه پزشکی نوین ایران وارد شوند و آثار علمی و عملی گرانسنگی تألیف کنند [۵].

همچنین در اواسط دوران ناصرالدین شاه مسئله بهداشت عمومی و نظم بخشی به امور اطباء مورد توجه واقع شد و در هر شهری، طبیبی از سوی دولت به عنوان «حافظ الصحه» مامور رسیدگی به سلامت عمومی شد ولی کار مهمی انجام نمی داد.

در شوال ۱۲۸۴ ه.ق ناصرالدین شاه دستور داد مریضخانه ای در تهران تأسیس شود و مهندسان مشغول طرح و نقشه آن شدند. این مریضخانه نخستین مریضخانه ای بود که در سال ۱۲۹۰ ه.ق در تهران

و دانشجویان خود این تسلیم را انتظار ندارد. چنانکه جالینوس خود در کتاب «منافع الاعضا» کسانی را که عقاید و گفتار خود را به پیروانشان بدون دلیل و برهان تحمیل می کنند، توبیخ کرده است و آنچه که مرا بر این عمل [انتقاد از جالینوس] جرات داده و آن را بر من آسان گردانیده است، این است که اگر او خود زنده و حاضر می بود، مرا بر تألیف این کتاب سرزنش نمی کرد و بر او گران نمی آمد بلکه بر خوشحالی و مسرتش افزوده می گشت.» [۴]. وی در ادامه از حدود ۱۶ کتاب طبی و فلسفی جالینوس انتقاد کرده است.

کتابهای طبی رازی و ابن سینا حدود هفتصد سال در قرون وسطی در اروپا جزو متون درسی بود و در واقع دانشگاه‌های سالرنو^۱، پادوا^۲ و بولونی^۳ در ایتالیا و مکتب مون پلیه^۴ در فرانسه، شاگردان مکتب طب اسلامی ایرانی بوده اند. البته چون در آن زمان، زبان عربی در کشورهای اسلامی زبان علمی بود تألیفات این دانشمندان ایرانی نیز به این زبان بوده است و برخی ها مانند ابن سینا و گرگانی تألیفاتی نیز به زبان فارسی داشته اند.

دوره چهارم هم دوره ثبات و استقرار طب ایرانی است که در واقع با تألیف «ذخیره خوارزمشاهی» به همت «شرف الدین اسماعیل گرگانی» دوره تجدید حیات طب ایرانی آغاز می شود و اغلب تألیفات این دوره شکل و شمابلی کاملاً ایرانی به خود می گیرد [۱].

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸ ق.) نیز از طبیبان و وزرا و رجال بزرگ دوره ایلخانان است که در دوره اباخان جزو پزشکان دربار مغول بود. وی در دوره وزارت خود، غازان خان و جانشین او را به احداث مدارس، بیمارستانها، کتابخانه ها و بناهای خیریه تشویق کرد. خواجه رشیدالدین، محله بزرگ «ربیع رشیدی» را در کوی سُرخاب تبریز ایجاد کرد که تشکیلات عظیمی بود و در آن مدارس دینی، بیمارستان، کتابخانه، خانه استادان و فقیهان و بسیاری بناهای دیگر قرار داشت. حدود ۵۰ پزشک در بیمارستان و مدرسه طب خدمت می کردند و هریک از آنان مسئول آموزش حداقل دو دانشجوی طب بودند. دوران تحصیل پنج سال بود و در پایان امتحانی انجام و گواهینامه صادر می شد. همه این افراد در خانه های متعلق به بیمارستان ساکن بودند و حقوق ماهیانه نقدی و غیرنقدی دریافت می کردند [۵].

از اواسط دوران صفویه تا پایان سلطنت فتحعلی شاه قاجار طب ایران پیشرفتی نکرد و کماکان در مدارس و مکاتب، آموزش طب منحصر به کتابهای قدیمی مانند «قانون» بوعلی و «شرح اسباب» نفیسی بود و نوابی مانند اطباء پیشین نیز به وجود نیامدند [۱].

می توان گفت توجه به طب کودکان و بهداشت و سلامت آنان و نیز نحوه شیردادن به اطفال از جمله شاخص های طب دوره صفویه است. در این دوره همچنین گروهی از اطباء ایرانی مانند شعرا و نویسندگان به هندوستان مهاجرت کردند [۵].

از پزشکان بزرگ دوره صفویه تا اواخر سلطنت فتحعلی شاه می توان به حکیم شفایی، حکیم رکنای کاشانی و محمد مومن تنکابنی صاحب کتاب «تحفه» و دیگر میرزا احمد تنکابنی طبیب مخصوص فتحعلی شاه و مولف کتاب مهم «مطلب السوال» و مترجم کتاب «برء الساعه رازی» به فارسی را نام برد [۱].

همزمان در اوایل قرن دهم با اعزام هیئت‌های تجاری کمپانی هند

1. salerno
2. padoue
3. bologna
4. Montpellier

قدیم به بهره برداری رسید و بیماران را بستری کرد. در سال ۱۳۱۹ شمسی نام این بیمارستان به بیمارستان سینا تغییر کرد [۸] و این نام هنوز باقی است.

در سال ۱۹۰۰ میلادی نیز براساس مصوبه کنفرانس صحتی بین المللی که در پاریس تشکیل شده بود و نماینده ایران نیز آن را امضا کرد نخستین مجلس حفظ الصحة دولتی در سال ۱۹۰۴ در تهران تشکیل و نظامنامه ای برای آن نوشته شد.

در این نظامنامه وظایف مجلس حفظ الصحة شامل تاسیس قرنطینه ها در بندرهای ایران که در آغاز به دست پزشکان خارجی اداره می شد ، اجرای عمل آبله کوبی عمومی و دیگر تاسیس بیمارستان اختصاصی زنان و کودکان در تهران بود. مجلس حفظ الصحة بجز سه مورد یاد شده ، موسسات و اقداماتی نداشت و تشکیلات آن در شهرستانها محدود به چند آبله کوب و خبرنگار بود که هنگام ضرورت از طریق آنها به جلوگیری از امراض می پرداختند یا گزارش انتشار آنها را می دادند.

این مجلس تا اواخر سال ۱۲۹۹ شمسی همچنان دایر بود و بعداً در تشکیلات وزارت داخله (کشور) به عنوان یک اداره کل ادغام شد [۱]. همچنین در اواخر دوره قاجاریه یعنی در سال ۱۳۳۹ ه. ق. و در دوره سلطنت احمد شاه قاجار قانون طبابت به تصویب رسید که طبق آن اجازه اشتغال به فنون طبابت و دندان سازی فقط به کسانی داده می شد که از وزارت فرهنگ اجازه نامه رسمی داشتند [۱].

پزشکان خارجی که در عصر قاجار به ایران آمدند

در دوران قاجار همچنین ورود و اشتغال پزشکان خارجی در ایران افزایش یافت.

تحقق رویای ناپلئون بناپارت در خصوص تاسیس یک امپراتوری شرقی منوط به فتح هندوستان بود و لازمه این امر نیز عبور سپاهیان از ایران بود.

از این رو یک هیئت نمایندگی فرانسوی برای جلب رضایت فتحعلی شاه و کسب اجازه عبور از خاک ایران ، به دربار وی فرستاده شد. از آن سو رقیب دیرینه فرانسه یعنی انگلیس و کمپانی هند شرقی برای اینکه این طرح ناپلئون را با شکست مواجه کنند هیئت مشابهی به دربار ایران اعزام کردند. بدین ترتیب با اعزام این هیئتها ، پزشکان اروپایی نیز وارد ایران شدند و این گونه بود که طب غربی به تدریج در سنگرهای طب جالینوسی نفوذ پیدا کرد [۶].

به گواهی اسناد و نوشته های تاریخی نخستین طبیبی که همراه هیئتهای اروپایی به ایران عهد قاجار سفر کرد نایب جراح بریگز^۱ بود که در سال ۱۸۰۰ میلادی / ۱۲۱۶ ه. ق. همراه با سرجان ملک^۲ نماینده کمپانی هند شرقی به ایران آمد [۵].

ژوبر که در سال ۱۸۰۶ به عنوان فرستاده ناپلئون به ایران آمده است به ابراز علاقه فتحعلی شاه به حضور پزشکان فرانسوی در ایران در دیداری که با وی داشته ، اشاره کرده است [۹].

در پی این سفر ، در سال ۱۸۰۷ / ۱۲۲۳ ق. پزشکی فرانسوی همراه ژنرال گاردان^۳ به ایران آمد و به نفوذ طب جدید کمک زیادی کرد. وی که متاسفانه از نام وی اطلاعی در دست نیست درمانگاهی نیز در

تهران تاسیس کرد [۶].
در سال ۱۸۰۸ / ۱۲۲۴ ق. پزشکی به نام دکتر آندروجوکز به عنوان معاون سر جان ملکم در ماموریت دوم او ، از بمبئی به ایران آمد که در بوشهر به کارهای سیاسی اشتغال داشت [۵].

کمپل^۴ جراح انگلیسی هم که همراه سرهارفورد جونز^۵ سفیر انگلیس در سال ۱۸۰۷ / ۱۲۲۳ ق. به ایران آمد قبلاً در بوشهر خدمت کرده بود. وی به تبریز رفت و پزشک مخصوص عباس میرزا شد. وی در سال ۱۸۱۸ در گذشت [۶].

چارلز کورمیک^۶ نیز در سفر سوم ملکم یعنی در سال ۱۲۲۳ ق. وارد تهران شد و پس از مرگ کمپل به تبریز رفت. وی همان کسی است که روش آبله کوبی را در سال ۱۲۲۸ ق. در ایران رواج داد. در سال ۱۲۴۹ ق. عباس میرزا در خراسان به شدت بیمار شد و دکتر کورمیک برای درمان وی عازم آنجا شد ولی در راه درگذشت و عباس میرزا هم سه هفته بعد فوت کرد.

پس از مرگ کمپل ، پزشک انگلیسی جوانی به نام «جان مک نیل»^۷ پس از ورود به ایران و آموختن زبان فارسی ، پزشک مخصوص فتحعلی شاه شد. وی پس از ۱۶ سال معاون کمپانی هند شرقی در ایران شد. مک نیل در زمان محمدشاه مدتی سفیر انگلیس در ایران بود [۱۰].

در زمان سفارت مک نیل دو پزشک انگلیسی به نامهای ریچ^۸ و بل^۹ طبیب سفارت این کشور در تهران بودند [۵].

می گویند فتحعلی شاه هنگام اوج ناراحتی های مزاجی و عقلائی خود اولین بار با مک نیل مشورت کرده است. به نظر می رسد تا این لحظه او اعتقادی به طب اروپایی از خود نشان نداده بود ولی موفقیت دکتر مک نیل در درمان تاج الدوله ، همسر محبوب فتحعلی شاه به او اطمینان داد که این شیوه طبابت ، اشتباه نیست در حالی که حکیمباشی ایرانی او طب جدید را به شدت رد می کرد. از این زمان بود که دکتر مک نیل طبیب رسمی حرم و افراد دیگر خاندان سلطنتی شد [۱۱].

خانم کارلا سرنا ، سیاح ایتالیایی که در اواسط حکومت ناصرالدین شاه به ایران آمده ، معتقد است اندک زمانی پس از ورود اطباء خارجی به تهران ، آنان نه تنها مورد اعتماد مردم قرار گرفتند بلکه علاقه فتحعلی شاه را نیز به خود جلب کردند به طوری که وی میل داشت که زیر نظر طبیبی اروپایی قرار گیرد [۱۲].

عباس میرزا بر عکس فتحعلی شاه ، قبلاً برتری طب غربی را باور داشت چون دکتر کورمیک مدت زیادی در کنار وی در تبریز بود و در موارد زیادی او را معالجه کرده بود. به نظر کارلا سرنا وقتی عباس میرزا خود را تحت مراقبت کورمیک که از نظر ایرانیان پزشکی کافر بود قرار داد انقلابی در دربار ایران پدید آمد. این اقدام عباس میرزا

1. Briggs
2. sir john Malcolm
3. Gardane
4. Campbell
5. Sir Harford Jones
6. Cormick Charles
7. John McNeill
8. Reach
9. Bell

دست از همه جا کوتاه شهر نیز هست» [۱۶].
لرد کرزن یکی از صفات نیک ناصرالدین شاه را اعتقاد او به طب جدید می داند و اینکه سعی دارد که ایرانی ها هم از تاثیرات طب قدیم خارج شوند [۱۳].

بجز پزشکان یاد شده، اطبای خارجی دیگری نیز در دوران قاجار به ایران آمدند که از جمله آنها می توان به دکتر ویلس، فووریه، هانزسه، شلیمر، فاگرین، هنچه و... اشاره کرد.

پزشکان مشهور ایرانی در عصر قاجار

علاوه بر ورود پزشکان خارجی به ایران در عصر قاجار و فعالیت آنان، اعزام محصلان ایرانی به فرنگ برای تحصیل طب و دیگر علوم نیز در این عصر رونق گرفت و برخی از این افراد نیز پس از تحصیل پزشکی و اخذ درجه دکترا به ایران بازگشتند و چه در دربار و چه در میان جامعه به ترویج طب جدید پرداختند. این جریان از آنجا آغاز شد که سر هارفورد جونز وزیر مختار انگلستان در ایران در سال ۱۲۲۶ ق. به کشورش باز می گشت در تبریز، عباس میرزا از او خواست دو جوان ایرانی را برای کسب علم با خود به لندن ببرد و وی نیز پذیرفت.

یکی از این دو نفر میرزا حاجی بابا افشار، فرزند یکی از صاحب منصبان عباس میرزا بود که برای تحصیل طب و شیمی (داروسازی) به لندن اعزام شد چون کمبود طبیب آشنا به طب نوین در آن زمان بسیار محسوس بود [۵].

یکی از محققان درباره علت انتخاب طب به عنوان نخستین رشته آموزشی ایرانیان در اروپا از سوی عباس میرزا نوشته است: «اصولا در دوره قاجاریه، پزشکان خارجی پس از ورود به دربار ایران به اطلاعات وسیعی دست می یافتند و از این طریق خدمات حیاتی را چه در زمانی که در ایران بودند و چه زمانی که به کشورشان بازمی گشتند، برای دولت خود به ارمغان می بردند. از این رو به احتمال قوی شاهزاده عباس میرزا با انتخاب رشته تحصیلی حاجی بابا خواسته است خود را از پزشکان خارجی بی نیاز سازد و در صورت امکان او را پایه گذار و مروج علوم جدید در ایران نماید.» [۱۷].

به هر روی، حاجی بابا هشت سال در انگلستان بود و بخشی از تحصیلات خود را در آکسفورد انجام داد. اینکه وی تحصیلات پزشکی خود را به اتمام رسانده یا خیر، میان مورخان اختلاف است ولی تعداد محققانی که معتقدند حاجی بابا تحصیلات پزشکی خود را به پایان رسانده و به عنوان نخستین طبیب ایرانی دانش آموخته طب نوین اروپا، به کشور بازگشته، بیشتر است. حاجی بابا سرانجام در ربیع الاول ۱۲۳۵ ق. با گروه دوم محصلان اعزامی به اروپا، به تبریز رسید و حکیم باشی عباس میرزا شد و دستیار دکتر کورمیک بود. سپس حکیم باشی محمدشاه شد. وی در سال ۱۲۵۲ و به قولی در سال ۱۲۵۸ در

از نظر سرنا به منزله مهر باطل زدن بر عقاید و عادات ناصحیح و تعصبات مزمونی بود که چندین قرن در ایران پا بر جا بود [۱۲].
لرد کرزن نیز عباس میرزا را نخستین کسی می داند که به پزشکان فرنگی اعتماد و دکتر کورمیک انگلیسی را برای معالجه خانوادگی خویش استخدام کرد [۱۳].

درباره اعتقاد عباس میرزا به طب غربی گفته می شود وی یک بار در راه تبریز به تهران بیمار شد ولی اطبای محلی را به حضور نپذیرفت و با اصرار زیاد، دکتر مک نیل را احضار کرد و در همان مکان هم قسم خورد که هرگز بدون همراهی یک طبیب انگلیسی سفر نکند.
عباس میرزا به بیماری التهاب شدید کبدی مبتلا بود و فیستول هم داشت چنانکه دکتر مک نیل چند بار برای جراحی وی به تبریز احضار شد [۶].

دکتر لایبا پزشک فرانسوی هم از سال ۱۲۵۸ ق. دو سال پزشک محمد شاه بود و پس از وی نیز دکتر کلوکه^۲ طبابت شاه را بر عهده گرفت.
دکتر ادوارد پولاک^۳ اتریشی معلم طب دارالفنون و پزشک مخصوص ناصرالدین شاه که به مدت ۹ سال در ایران اقامت داشته است، به حسن خلق، ملایمت و فعالیت های علمی گسترده دکتر کلوکه اشاره می کند و می نویسد: «وی که جراح پرکاری بود از طرف [محمد] شاه به سمت طبیب مخصوص منصوب گردید و حتی پس از مرگ محمد شاه که تمام اروپاییها را ... مرخص کردند باز او را، هر چند با اشکال تراشی های گوناگون در خدمت خود ابقا کردند.» [۱۴].

دکتر کلوکه، نخستین بار بیش از ۱۳ بار عمل جراحی سنگ مثانه را در ایران انجام داد [۱۴]. وی همچنین با خواهر جهانگیرخان وزیر صنایع ناصرالدین شاه که ارمنی بود، ازدواج کرد [۱۵].
دکتر کلوکه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه نیز پزشک مخصوص وی بود و بعد از او دکتر پولاک اطریشی، دکتر تولوزان^۴ و دکتر فووریه فرانسوی این کار را بر عهده گرفتند.

با تاسیس دارالفنون نیز در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه دکتر پولاک اتریشی برای تدریس طب و دکتر فوکتی^۵ ایتالیایی برای تدریس داروسازی جدید به ایران آمدند و چندین سال در ایران زندگی و طبابت کردند. همچنین دکتر یوهان شلیمر^۶ هلندی نیز به ایران آمد و مدتی به طبابت آزاد پرداخت و بعد به جای دکتر پولاک در دارالفنون مشغول تدریس شد و کتابهای متعددی تالیف کرد که از جمله آنها «فرهنگ طبی شلیمر» است [۱].

برخی از پزشکان اروپایی سالها مقیم ایران بودند و همین جا فوت کردند که از آن جمله می توان به دکتر شلیمر هلندی و دکتر تولوزان حکیمباشی دربار ناصری اشاره کرد که هر دو در گورستان اکبرآباد به خاک سپرده شدند [۵].

ارنست اورشل بلژیکی که در سال ۱۸۸۲ و در عصر ناصرالدین شاه به ایران سفر کرده است در سفرنامه خود درباره دکتر تولوزان می نویسد: «خیابان لاله زار همچنین به نام خیابان دکتر تولوزان نیز معروف است زیرا حکیم باشی، پزشک مخصوص و مشاور مورد اعتماد شاه در این خیابان سکنی دارد؛ البته نه در یک کاخ مجلل بلکه در خلوتکده ای دنج و ساده که در خور یک حکیم وارسته چون اوست. در خانه همانقدر که به رجال سرشناس درباری آشناست مرجع و محل توسل درماندگان

1. Labat
2. Cloquet
3. Jakob Eduard Polak
4. Tholozan
5. Focetti
6. Johan Louis Schlimmer

تهران فوت کرد. تالیفی از حاجی بابا باقی نمانده است.

میرزا بابا افشار، مسلماً یکی از بنیانگذاران علم پزشکی به شیوه اروپایی و قطعاً نخستین حکیم باشی ایران است که سعی کرد روش پزشکی جدید را در مکتب پزشکی ایران که تا آن زمان به صورت ارثی و تجربی مرسوم بود، داخل کند.

عباس میرزا چهارسال بعد یعنی در سال ۱۲۳۰ ق. پنج نفر دیگر را برای کسب علوم و فنون جدید به اروپا فرستاد که یکی از آنان به نام «میرزا جعفر طبیب» برای آموختن طب نوین اعزام شده بود.

محمد شاه نیز در سال ۱۲۶۰ ق. پنج محصل به پاریس اعزام کرد که یکی از آنان به نام «میرزا یحیی طبیب» برای آموختن طب رفته بود.

در دوره ناصرالدین شاه نیز افرادی مانند میرزا علینقی حکیم الممالک، دکتر میرزا رضاخان علی آبادی، میرزا محمدحسین خان افشار، میرزا آقازاد نواب، میرزا احمد گروسی، میرزا احسین خان آزاد که بعد از تحصیل طب یکی از پزشکان مخصوص ناصرالدین شاه شد، شیخ جلیل اصفهانی، میرزا عبدالوهاب خان غفاری (فخرالاطباء) و میرزا کاظم محلاتی برای تحصیل طب عازم فرنگستان شدند و برخی از آنان نیز پس از فراغت از تحصیل به میهن بازگشتند.

از دیگر اطباء ایرانی مشهور عصر قاجار می توان به این افراد اشاره کرد: میرزا مسیح تهرانی و میرزا احمد طبیب اصفهانی، حکیم باشی های بزرگ دوره آقامحمدخان قاجار؛ میرزا معز اصفهانی، میرزا احمد اصفهانی، میرزا نظرعلی و میرزا احمد تنکابنی، حکیم باشی های مشهور دوره فتحعلی شاه؛ بهرام خان طبیب که پس از بازگشت از فرنگ در تبریز مشغول کار شد؛ حکیم قبلی که نزد دکتر کورمیک و میرزا بابا افشار، پزشکی آموخت و حکیم باشی محمدشاه و ناصرالدین شاه در اوایل سلطنتش بود؛ میرزا ابراهیم شیرازی؛ حکیم صوری رشتی؛ میرزا صادق خان طبیب که در زمان محمدشاه برای آموختن طب رهسپار انگلستان شد و به دستور امیرکبیر برای طبابت به تبریز فرستاده شد و بسیاری دیگر که در این جا مجال پرداختن به همه آنان نیست [۵].

همچنین از جمله فارغ التحصیلان دارالفنون که برای تکمیل معلومات خود در رشته پزشکی به اروپا رفتند و در آوردن طب جدید به ایران نقش داشتند می توان به دکتر علی همدانی (رئیس الاطباء)، دکتر محمد کرمانشاهی معروف به «کفری»، دکتر اعلم الدوله خلیل ثقفی، دکتر نظام الحکما کاشانی، مومن الادبا کاشانی و ناظم الاطبا کرمانی اشاره کرد.

از میان این افراد دکتر محمد کرمانشاهی توانست صدای مخصوص قلب را ضبط و کتابهایی نیز درباره طب اطفال، سیفلیس (کوفت) و بیماریهای مقاربتی تالیف کند. بیشتر این پزشکان علاوه بر طب جدید با طب قدیم ایران نیز آشنا بودند و به هر دو طریق معالجه می کردند و برای مدت طولانی هر دو طریق ایرانی و اروپایی در معالجات رایج بود.

البته معارضاتی میان طب قدیم و جدید و طرفداران آنها رخ می داد ولی با انقلاب مشروطیت و توسعه تمدن غربی در ایران، طب قدیم به تدریج از رونق افتاد و راه برای توسعه طب جدید در ایران گشوده

شد [۱].

بیمارستانهای ایران در عصر قاجار

در دوران قاجار تا زمان ناصرالدین شاه، بیمارستان مهمی در ایران نبود و برخی بیمارستانهای قبلی به زحمت به کار خود ادامه می دادند ضمن آنکه چند بیمارستان کوچک در برخی شهرهای کشور احداث شده بود [۱۰].

از جمله این شهرها قم بود که به نوشته کرزن، فتحعلی شاه در آن شهر یک بیمارستان بنا کرده بود [۱۳].

به گزارش پولاک در قرون قبل از قاجار بویژه در دوره صفوی، تعداد قابل توجهی دارالشفای درمانخانه در ایران احداث شده بود ولی در عصر قاجار تنها چیزی که از آن همه باقی مانده بود موسسه ای آبرومندی در مشهد بود که جزو موقوفات امام رضا (ع) به شمار می رفت [۱۴]. کرزن نیز به وجود بیمارستان حضرتی در جوار حرم امام رضا (ع) در مشهد در سال ۱۸۸۹ اشاره کرده است [۱۳].

تا اینکه در دوره ناصرالدین شاه، بیمارستانهای نسبتاً معتبری به شیوه جدید در تهران و برخی شهرها دایر شد [۱۰].

پولاک که اولین بیمارستان به سبک جدید را در سال ۱۸۵۴ برای سربازان در ایران تاسیس کرده است بعدها به علت کارشناسی اطباء ایرانی قشون و اداره نامناسب بیمارستان از کار خود پشیمان می شود [۱۴].

به هر حال این مریضخانه نظامی از آغاز به آموزش محصلان رشته طب دارالفنون اختصاص یافت [۵].

پولاک همچنین در سال ۱۸۵۸ موافقت چند خان سرشناس را برای تأمین مخارج احداث بیمارستانی در تهران می گیرد و برای تهیه زمین آن هم محل مناسبی پیدا می کند که متعلق به ضیاء السلطنه ثروتمندترین شاهزاده خانم ایران بود. ضیاء السلطنه اول با این پیشنهاد موافقت می کند ولی بعد از پولاک می پرسد که آیا هیچ کس در آن بیمارستان نخواهد مُرد و چون پولاک نمی تواند چنین اطمینانی به وی بدهد او هم می گوید: «پس از من توقع نداشته باشید که منزل خود را به مرده شورخانه تبدیل کنم.» و قول خود را پس می گیرد.

پولاک همچنین به وصیت امیرکبیر اشاره می کند که مبلغ قابل ملاحظه ای از اموالش را برای تاسیس بیمارستانی در تهران اختصاص داده بود ولی پس از مرگش آن مبلغ صرف تاسیس مدرسه طلاب می شود [۱۴].

در شوال ۱۲۸۴ ه.ق ناصرالدین شاه دستور داد مریضخانه ای در تهران تاسیس شود و مهندسان مشغول طرح و نقشه آن شدند [۷].

این مریضخانه که نخستین مریضخانه ای است که در تهران قدیم دایر شد و اقدام به بستری کردن بیماران کرد در سال ۱۲۹۰ ه.ق به بهره برداری رسید [۸]. و پس از بهره برداری به نام مریضخانه دولتی نامیده شد و شاگردان رشته طب دارالفنون در آن پزشکی عملی و جراحی را فرا می گرفتند. ریاست عالی این مریضخانه بر عهده اعتضادالسلطنه وزیر علوم و رییس دارالفنون بود [۵]. در سال ۱۳۱۹ شمسی نام مریضخانه دولتی به بیمارستان سینا تغییر یافت [۸]. اکنون نیز در همان مکان به همین نام دایر است.

در این برهه، با اعزام محصلان به فرنگ، تاسیس دارالفنون، ایجاد موسسات صحتی و درمانی و مجلس حفظ الصحت، ورود پزشکان اروپایی به ایران، تصویب قوانین طب و طبابت در مجلس دوم، شیوه علمی معالجه بیماران و مسائل دیگر سبب شد طب نوین با تمام ابعاد خود در ایران پدیدار شود.

هر چند در این دوره تقابل طب نوین و سنتی نیز به وجود آمد اما به تدریج و با توجه به ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی، جامعه ایرانی خود را با واقعیت‌های روز دنیا و پیشرفتهای پزشکی اروپا هماهنگ ساخت. در این دوره همچنین آثار مکتوب و نسبتاً فراوانی از پزشکان فرنگی و نیز اطباء درس خوانده ایرانی انتشار یافت ولی مدرسه طب دارالفنون و مکمل آن مدارس عالی اروپا موجب شد اطباء مشهوری به عرصه پزشکی نوین ایران وارد شوند و آثار علمی و عملی گرانسنگی تالیف کنند.

در دوران قاجار همچنین ورود و اشتغال پزشکان خارجی در ایران افزایش یافت. این کار با اعزام هیئتهای سیاسی از سوی فرانسه و انگلیس به ایران آغاز شد. این پزشکان بیشتر در دربار مشغول طبابت شدند. از جمله این افراد دکتر کورمیک انگلیسی است که روش آبله کوبی را در ایران رواج داد. اشتغال پزشکان خارجی در ایران بویژه در دوره ناصرالدین شاه افزایش یافت.

در دوره قاجار همچنین اعزام محصلان ایرانی به فرنگ برای تحصیل طب و دیگر علوم رایج شد. از جمله نخستین این افراد «میرزا بابا افشار» بود.

وی یکی از بنیانگذاران علم پزشکی به شیوه اروپایی و نخستین حکیم باشی ایران است که سعی کرد روش پزشکی جدید را در مکتب پزشکی ایران، داخل کند.

اعزام محصل به اروپا برای تحصیل طب و دیگر علوم در زمان پادشاهان قاجار تداوم داشت.

با وقوع انقلاب مشروطیت و توسعه تمدن غربی در ایران، راه برای توسعه طب جدید در ایران هموار شد.

درباره بیمارستانهای ایران در عصر قاجار نیز باید گفت که تا زمان ناصرالدین شاه، بیمارستان مهمی در ایران وجود نداشت و تنها چند بیمارستان کوچک از جمله در قم و مشهد فعالیت می کردند. ولی در عصر ناصری بیمارستانهای نسبتاً معتبری به شیوه جدید در تهران و برخی شهرها دایر شد که از جمله آنها «مریضخانه دولتی» بود که به علت تأثیرپذیری ناصرالدین شاه از پیشرفتهای اروپا در ایران احداث شد.

همچنین میسیونرهای مذهبی که در عصر قاجار به ایران آمدند بیمارستانهایی در شهرهای مختلف کشور احداث کردند.

همچنین میرزا حسین خان سپهسالار نیز بیمارستانی در کنار مسجد و مدرسه خود ساخته بود [۸].

میسیونرهای مذهبی نیز که در عصر قاجار به ایران آمده بودند بیمارستانهایی در شهرهای مختلف کشور احداث کردند.

چنانکه در اواخر عصر قاجار جمعاً هفت بیمارستان وابسته به میسیونرهای آمریکایی وجود داشت که گنجایش ۱۸۸ تختخواب را داشتند و در سال تا ۳۰ هزار بیمار را به صورت سرپایی درمان می کردند [۱].

نتیجه گیری

قراین و اسناد مکتوب تاریخی گویای آن است که ریشه علم طب در ایران مربوط به دوران پیش از اسلام است.

طب ایرانی در زمان هخامنشیان از طب کشورهایمانند هند، یونان و مصر تأثیراتی گرفت. پس از حمله اسکندر به ایران نیز طب بقراطی و جالینوسی به تدریج با طب ایرانی در آمیخت.

اوضاع طبی دوره اشکانیان چندان مشخص نیست ولی در زمان ساسانیان ضمن ترویج آداب طبی زرتشتی، دانشگاه طبی جندی شاپور تاسیس شد که در گسترش طب یونانی در ایران نقش زیادی داشت.

این دانشگاه در دوران اسلامی نیز محل پرورش اطباء بزرگی شد. پس از ورود اسلام به ایران، چهار دوره متمایز در طب ایرانی دیده می شود: دوره نفوذ طب یونانی و اختلاط آن با طب ایرانی، دوره ترجمه کتابهای طبی یونانی، دوره تالیف کتابهای طبی و دوره ثبات و استقرار طب ایرانی.

محمد زکریای رازی و ابن سینا نیز از چهره های شاخص طب ایرانی و اسلامی بودند که کتابهای آنان نیز سالهای طولانی در دانشگاههای پزشکی اروپا تدریس می شد.

طب در ایران در دوره های تاریخی مختلف به دلیل تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، با فراز و نشیب های فراوانی مواجه شد. در عهد صفویه با وجود پیشرفت چشمگیر در بسیاری از رشته ها و هنرها، علم طب چندان جلوه ای نداشت و نوابغی مانند گذشته در این علم به وجود نیامدند. در دوران فتحعلی شاه، عباس میرزا نایب السلطنه جوانانی را برای کسب علم به فرنگ فرستاد و مسافرت پزشکان خارجی نیز به ایران آغاز شد که این دو عامل موجب آشنایی اندک جامعه ایرانی با طب اروپایی شد.

از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه تا انقلاب مشروطه نیز طب جدید به تدریج وارد ایران شد و جای طب سنتی ایرانی را گرفت و در واقع دوران افول طب جالینوسی آغاز شد.

References

- HekmatA and others. [Iranshahr:Magazine Number 22, Iranian National Commission for UNESCO]. Vol2. Tehran: Daneshgah publication; 1964(Persian)
- Rajabnia M. [Translation of Islamic Medicine]. Browne EG (Author). Tehran: Bonghahe tarjomeh va nashre ketab Publication; 1964 (Persian)
- Sagheb far M.[Translation of Herodut History]. Herodut (Author).Tehran: Asatir Publication; 2010 (Persian)
- Mohaghegh M. [Translation of Alshokukala Jalinos]. Razi Mohammad ebne Zakaria (Author). Tehran: Islamic studies Institute publication; 1993

- (Persian)
5. Roostaei M. [History of Medicine and Medical practice in Iran (From Qajar to rezashah)]. Tehran: National Library and archives of Iran Publication; 2003. (Persian)
 6. Forghani B. [Translation of Medical History of Persia and the Eastern Caliphate]. Elgood S. (Author). Tehran: Amirkabir; 2007. (Persian)
 7. Eatemad- o saltanah, Mohammad Hasan khan. [Merat- olBoldan]. Tehran: Daneshgah-e Tehran, 1988. (Persian)
 8. Najmin. [Tehran in Naseri era]. Tehran: attar Publication 1988. (Persian)
 9. etamadmoghaddam A. [Translation of Voyage en armenie et en perse]. Gobert (Author). Tehran: Publication bonyadfarhangiran; 1968. (Persian)
 10. Tajbakhsh. [Iranain History of Medicine and Veterinary]. Tehran: Tehran University Press; 2006. (Persian)
 11. Fasihi S. [Translation of Iran in Qajar era]. Lambton (Author) Mshhad: javdankharad publication; 1996. (Persian)
 12. Samiei Gh. [Translation of Hommes et chosen en perse]. Carela s (Author). Tehran: Nashre now; Publication; 1984. (Persian)
 13. Javaherkalam A. [Translation of Persia and the Persian Question]. George N. Curzon (Author). Tehran: ebnesina publication; 1968. (Persian)
 14. Jahandari K. [Translation of Persien das Land und seine Bewohner]. Polak (Author). Tehran: kharazmi publication; 1982. (Persian)
 15. Eghbalashtiani A. [Translation of Trios ansalacourperse]. Fovreir (Author). Tehran: donyaye ketab publication; 1989. (Persian)
 16. Saidi A. [Translation of Le caucaseet la perse]. Orsel (Author). Tehran: zavar Publication; 1974. (Persian)
 17. Mahboobi Ardakani H. (Author) [History of civilizations' institutes in Iran]. Tehran University Publication, 2000. (Persian)